

طبقه کارگر و "انصاف‌گرایی" یک جانی

روز ۱۶ شهریور ۹۸ انتشار خبر احکام مربوط به متهمان پرونده هفت‌تپه در شبکه‌های مجازی، جنبش کارگری و همه مدافعان حقوق کارگران و مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم را شوکه کرد. شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران به ریاست قاضی مقیسه، پس از ماه‌ها بازداشت و زندان و شکنجه متهمان این پرونده، اسماعیل بخشی نماینده کارگران هفت‌تپه را به ۱۴ سال زندان و ۷۴ ضربه شلاق، محمد خنیفر را به ۶ سال زندان، سپیده قلیان را به ۱۸ سال زندان و اعضای تحریریه نشریه "گام"، امیر حسین محمدی‌فرد، ساناز اللهیاری، عسل محمدی و امیر امیرقلی، را نیز هر یک به ۱۸ سال زندان محکوم کرد. حکم

در صفحه ۳



تشدید تنش در روابط خارجی جمهوری اسلامی، به نفع رژیم یا به ضرر آن؟

در هفته‌ای که گذشت شاهد افزایش تنش در روابط خارجی جمهوری اسلامی با کشورهای اروپایی و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بودیم. علت افزایش این تنش از سوی "گام سوم کاهش تعهدات برجامی جمهوری اسلامی" و از سوی دیگر سیاست مخفی کاری جمهوری اسلامی در رابطه با مساله هسته‌ای بود.

۱۷ شهریور سفر سه روزه "کرنل فروتا" رئیس موقت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به ایران پایان یافت. او که در این سفر با وزیر خارجه و رئیس سازمان انرژی اتمی جمهوری اسلامی دیدار داشت، در پایان دیدار با رئیس سازمان انرژی اتمی جمهوری اسلامی و در کنفرانس خبری مشترک تاکید کرد که "ایران باید به موقع و کامل با بازرسان این سازمان همکاری کند". این سخنان وی بویژه بر فعالیت‌های مخفی هسته‌ای جمهوری اسلامی بود.

در ماه آوریل (۱۶ فرورین) بازرسان آژانس از محلی در روستای "تورقوزآباد" واقع در هشت کیلومتری عوارضی تهران - قم که پیش از این بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر اسرائیل از آن محل به‌عنوان انبار پنهان اتمی نام برده بود، بازدید و نمونه‌برداری به عمل آوردند. در هنگام سفر کرنل فروتا به ایران، خبرگزاری رویترز به نقل از دو دیپلمات نزدیک به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی فاش ساخت که در نمونه‌های ارسالی بازرسان آژانس از این مکان، آثاری از اورانیوم پیدا شده و نشان می‌دهد که در این مکان اورانیوم وجود داشته است. جان بولتون مشاور امنیت ملی پیشین ترامپ نیز گفته بود که علت سفر کرنل فروتا اطلاعاتی است که آژانس به شورای حکام داده است.

یک روز بعد (۱۸ شهریور) جلسه شورای حکام که عموماً یک هفته به طول می‌انجامد آغاز گشت. در همین روز آژانس بین‌المللی انرژی

در صفحه ۲

خلاصه ای از اطلاعاتی‌های سازمان

در صفحه ۵

سیاست فاشیستی دولت دینی علیه کودکان بهایی

امروزه در هیچ کجای جهان نمی‌توان کشوری را یافت که در آن تبعیض و نابرابری که دولت آن کشور به مردم تحمیل کرده باشد، به پایه ایران برسد. دولت دینی جمهوری اسلامی که یکی از شاخصه‌های مهم آن، علاوه بر استبداد و اختناق، قائل شدن به تبعیض و نابرابری آشکار میان مردم است، گروه‌های مختلفی از مردم ایران را با بی‌رحمانه‌ترین تبعیض‌ها از جمله تبعیض جنسیتی، ملی و مذهبی مواجه کرده است. این تبعیض و سرکوب در مورد بهائیان به حدی است

در صفحه ۶

که می‌توان آن را با اقدامات فاشیسم هیتلری برای نابودی یهودیان قیاس کرد. جمهوری اسلامی، وحشیانه‌ترین فشار و سرکوب، تبعیض و نابرابری را علیه این گروه از مردم ایران، صرفاً به جرم باورهای دینی‌شان اعمال کرده و می‌کند. سال‌هاست که آن‌ها از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم‌اند. به جرم بهایی بودن، دستگیر، زندان و اعدام‌شده‌اند. آن‌ها از حق تحصیل و کار و برگزاری آزادانه مراسم دینی‌شان، محروم

دخترم سوخت، ما هم سوختیم

دخترم سوخت ما هم سوختیم، نخستین واکنش دردمندانه پدر سحر خدایاری بعد از مرگ دلخراش دخترش بود. دختری که روز ۱۱ شهریور، در مقابل دادرسی انقلاب تهران خود را آتش زد و پس از انتقال به بیمارستان، رسانه‌های رژیم مرگ او را در روز ۱۸ شهریور اعلام کردند. سحر که این روزها به دلیل علاقه مندی او به تیم آبی پوش استقلال تهران در فضای مجازی و تمامی رسانه‌های داخلی و بین

در صفحه ۱۰



زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

تشدید تنش در روابط خارجی جمهوری اسلامی، به نفع رژیم یا به ضرر آن؟

اتمی در بیانیه‌ای اعلام کرد که اقدامات اخیر جمهوری اسلامی در نصب سانتریفیوژهای پیشرفته بر اساس "برجام" ممنوع بوده و این کار نقض برجام است. در گزارش کورنل فروتا به شورای حکام که دوشنبه ۱۸ شهریور در وبسایت آژانس منتشر گردید، آمده بود که وی در دیدارش با مقام‌های جمهوری اسلامی بر ضرورت پاسخ‌دهی بدون معطلی ایران به سوالات آژانس تاکید کرده و گفته است که زمان اهمیتی حیاتی دارد و ایران باید بدون درنگ به پرسش‌های آژانس درباره فعالیت‌های‌اش پاسخ دهد. در همین روز کورنل فروتا در نشست خبری‌اش بار دیگر تاکید کرد که "زمان حیاتی‌ترین موضوع است"، او گفت: "در تهران، بر اهمیت همکاری کامل و به موقع ایران و لزوم پاسخگویی سریع به سوالات آژانس تاکید کردم"، وی گفت: "به مقام‌های ایران اعلام کردم که به بررسی تمام گزینه‌ها پایبند هستیم و ایران باید همکاری کامل و به موقع داشته باشد".

در پی گزارش رسمی آژانس، وزیر خارجه سه کشور آلمان، فرانسه و انگلیس همراه با فدریکا موگرینی هماهنگ‌کننده سیاست خارجی اتحادیه اروپا، در بیانیه‌ای که روز جمعه ۲۲ شهریور انتشار یافت از ایران خواستند ضمن همکاری با آژانس، تمامی فعالیت‌های اتمی اخیر خود را به حالت گذشته بازگرداند. آن‌ها در بیانیه خود نوشتند که فعالیت‌های اخیر اتمی جمهوری اسلامی با تعهدات برجامی آن همخوانی ندارد. جمهوری اسلامی "کاهش تعهدات برجامی" خود را پاسخی به خروج دولت آمریکا از "برجام" دانسته و همواره این را تبلیغ کرده است که هدف از این کار وادار ساختن اروپا به انجام "تعهدات" خود در قبال "برجام" است. اما به‌طور واقعی، آنچه که کاهش دوره‌ای تعهدات برجامی جمهوری اسلامی گفته می‌شود و اخیرا سومین گام آن اعلام شده، تاکنون نه تنها هیچ تأثیری در کاهش شدت تحریم‌ها نداشته، بلکه دولت آمریکا مدام حلقه تحریم‌ها را تنگتر می‌کند. در این میان از دولت‌های اروپا و روسیه و چین هم کار خاصی ساخته نیست. طرف اصلی ماجرا در این‌جا دولت آمریکاست و مذاکره با دولت آمریکا تنها راه و البته اولین گام جمهوری اسلامی برای کاهش تحریم‌ها می‌تواند باشد که تاکنون مقامات جمهوری اسلامی آن را رد کرده و به‌گفته‌ی خامنه‌ای مذاکره با آمریکا "سم و مذاکره با دولت ترامپ سم مضاعف" است.

واقعیت این است که اساسا برجامی هم باقی نمانده است. چرا که با خروج آمریکا از برجام و بازگشت تحریم‌ها عملا از برجام تنها تابوتی باقی ماند. در این میان تمام تلاش جمهوری اسلامی بر این بود که با جلب حمایت اروپا و اعمال فشار بر دولت‌های اروپایی، حداقل از فشار تحریم‌ها بکاهد. اما نتیجه این سیاست و تمام دیدارها و رفت و آمدها به فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی برای جمهوری اسلامی به معنای کامل کلمه تاکنون هیچ بوده است. این که فروش نفت جمهوری اسلامی در ماه ژوئیه به ۱۲۰ هزار

بشکه و ماه اوت به ۱۶۰ هزار بشکه در روز رسید (که ۳۰ هزار بشکه آن صادرات به سوریه است که از بابت آن پولی دریافت نمی‌کند)، بیان عملی و روشن همین "هیچ" است. اما اگر این سیاست تأثیری در کاهش فشار تحریم‌ها نداشته است، در عوض منجر به افزایش شکاف بین دولت‌های اروپایی و جمهوری اسلامی شده است. جمهوری اسلامی گمان می‌برد که با تشدید تنش در منطقه و افزایش فعالیت‌های هسته‌ای خود می‌تواند امتیازاتی را از دولت‌های اروپایی و آمریکا بگیرد، اما واقعیت این است که در شرایط کنونی (از وضعیت جهانی تا منطقه‌ای) این سیاست نه تنها چنین دستاوردی را برای جمهوری اسلامی نخواهد داشت، بلکه برعکس می‌تواند منجر به افزایش فشار بر روی جمهوری اسلامی شود که نمونه آن حمله اخیر به مراکز نفتی عربستان است که حوثی‌های یمن مسئولیت آن را برعهده گرفتند اما وزیر خارجه آمریکا ایران را مسئول این حملات دانست.

سیاست دولت اسرائیل در افزایش تنش‌های منطقه‌ای که در روزهای اخیر شدت یافته است، یک نمونه روشن دیگر است. دولت اسرائیل در روزهای اخیر با تشدید حملات به پایگاه‌های جمهوری اسلامی در کشورهای لبنان، سوریه و عراق نشان داد که منافع این دولت با تشدید تنش با جمهوری اسلامی و نیروهای شبه‌منظمی وابسته به آن گره خورده است. دولت اسرائیل از جمله محدود و یا شاید تنها کشوری در جهان است که خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی بوده و سرنگونی جمهوری اسلامی را مترادف برپیده شدن پایگاه‌های منطقه‌ای آن می‌داند که بقای‌شان به کمک‌های جمهوری اسلامی کاملاً وابسته است. از همین رو تلاش دارد با تشدید تنش در منطقه، هم پای کشورهای دیگر بویژه دولت آمریکا را به رویارویی نظامی با ایران بکشد و هم به انزوای بیشتر جمهوری اسلامی دامن بزند. سیاست دولت آمریکا اما برخلاف دولت اسرائیل سرنگونی جمهوری اسلامی نیست و همان‌طور که در روزهای گذشته از سوی وزیر خارجه و خزانه‌داری آمریکا اعلام شد این سیاست بر فشار حداکثری با بهره‌گیری از تحریم‌های اقتصادی، در کنار انزوای سیاسی جمهوری اسلامی استوار است و هدف از آن نیز وادار ساختن جمهوری اسلامی به خواست‌های منطقه‌ای دولت آمریکاست. دولت آمریکا با این سیاست (فشار حداکثری با بهره‌گیری از تحریم‌های اقتصادی) می‌تواند به اهداف خود برسد چرا که به‌خوبی از ابزارهای لازم برخوردار است که این را در وسعت اعمال تحریم‌های اقتصادی می‌بینیم، و به همین دلیل هم به تشدید تنش احتیاجی ندارد. اما جمهوری اسلامی برخلاف دولت آمریکا از چنین ابزاری برخوردار نیست. قطع صادرات نفت ایران نتوانست تأثیری در بازار نفت داشته باشد و هم اکنون بازار نفت با مازاد یک میلیون بشکه‌ای تولید در برابر تقاضا روبروست. حتماً حمله اخیر پهبادی به مراکز نفتی عربستان و اختلال موقت در تولید و صادرات نفت عربستان

نیز نمی‌تواند گرهی از مشکلات جمهوری اسلامی باز کند.

با تشدید شکاف بین قدرت‌های امپریالیستی بویژه پس از روی کار آمدن ترامپ در آمریکا، جمهوری اسلامی گمان برد که می‌تواند از شکاف بین آن‌ها بهره ببرد. اما واقعیت این است که جمهوری اسلامی با ایجاد تنش در منطقه از حمله به کشتی‌های تجاری تا حمله به مراکز نفتی عربستان از طریق حوثی‌ها و فعالیت‌های مخفی هسته‌ای نه تنها به هدف خود نمی‌رسد بلکه از آن دورتر می‌شود. حتماً در مورد روسیه و چین نیز به همین گونه است. برای نمونه دولت‌های روسیه و اسرائیل از روابط بسیار خوبی برخوردارند و سیاست‌های جمهوری اسلامی در این رابطه اساساً خوشایند روسیه نیست و از این روست که نه تنها روسیه هیچ واکنشی به حملات اسرائیل در سوریه نشان نداده بلکه حتماً دولت بشار اسد نیز به دلیل این‌که بقایش به حمایت روسیه وابسته است از این جهت در تنگنا قرار دارد.

از سوی دیگر بر این مساله نیز باید تاکید کرد که هدف جمهوری اسلامی از برنامه‌های اتمی به‌هیچ عنوان نیازهای کشور نبوده و نیست. هدف جمهوری اسلامی از برنامه‌های اتمی گرفتن امتیاز از دولت‌های اروپایی و آمریکا است و بدون تردید فعالیت‌های مخفی هسته‌ای بخشی جدایی‌ناپذیر از برنامه‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی در راستای این سیاست است. بخشی از برنامه‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی همواره مخفی بوده و خواهد بود. این سیاست هم البته باز نتیجه‌ی دیگری جز انزوای بیشتر سیاسی و تشدید بحرانی که به ضرر جمهوری اسلامی است در بر نخواهد داشت. سفر اخیر رئیس موقت آژانس به ایران، سوالات بی‌پاسخ آژانس، اقدامات اخیر ایران در توسعه غنی‌سازی اورانیوم نه فقط هیچ‌کدام به روابط بهتر با آژانس و کشورهای اروپایی نخواهد انجامید که می‌تواند عواقب بدی برای رژیم داشته باشد.

رژیم نه فقط در تنگنای بحران اقتصادی و سیاسی داخلی قرار دارد، بلکه سیاست خارجی رژیم نیز امروز بر تنگناهای جمهوری اسلامی افزوده است. اگر جمهوری اسلامی در روابط خود با کشورهای دیگر به افزایش تنش روی آورده است نه به دلیل نتایج موفق این سیاست، بلکه به دلیل نتایج ناگزیر سیاستی‌ست که سال‌ها پایه اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را تشکیل داده و امروز برای گریز از آن (و یا حتماً تغییر آن) راهی در برابرش قرار ندارد و به عبارتی دیگر به بن‌بست در سیاست خارجی رسیده است، سیاستی که باعث شده است جمهوری اسلامی چهل سال در تنش با کشورهای منطقه باشد.

واقعیت این است که جمهوری اسلامی به آخر خط رسیده است، نه فقط در مقابله با بحران اقتصادی، نه فقط در مقابله با بحران‌های سیاسی و اجتماعی بلکه همچنین در سیاست خارجی.

طبقه کارگر و "انصاف‌گرایی" یک جانی

			
عسل محمدی	امیرحسین محمدی فرد	ساناز الهیاری	امیر امیرقلی
			
علی نجاتی	محمد خنیفر	اسماعیل بخشی	سپیده فلیان

صدایشان باشیم!

مبارزه تا مختومه شدن پرونده های سرکوب شدگان اعتراضات هفت تپه

کانال مستقل کارگران هفت تپه

آن، موضوع اصلی یعنی نفس بازداشت و شکنجه و محاکمه آن‌ها لاپوشانی و عادی جلوه داده شود. تلاش عبثی که محکوم به شکست است. چه کسی نداند که "انصاف" و "عدالت" فقط در احکام اخیر شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران نیست که زیر پا گذاشته شده است؟ چه کسی نیست نداند که ظلم و ستم بر کارگران و مدافعان حقوق آن‌ها، فقط در ظالمانه بودن احکام صادره خلاصه نمی‌شود؟ مگر بازداشت کارگرانی که برای تحقق مطالبات خود دست به اعتراض و تجمع زده‌اند منصفانه است؟ مگر شکنجه‌های وحشیانه اسماعیل بخشی و سایر متهمان پرونده هفت‌تپه و اعتراف‌گیری‌های اجباری و طراحی شده شرط عدالت و انصاف است؟ احکام سنگین شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران به ریاست قاضی مقیسه و ۱۱۰ سال زندان برای متهمان پرونده هفت‌تپه، در واقع پرده آخر نمایشی‌ست که از لحظه نخست با بی‌عدالتی و بی‌انصافی و ستم عجیب بوده است. ده‌ها کارگر آگاه و پیشرو و فعال سندیکایی از نمونه فعالان سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه و سندیکای کارگران شرکت واحد، به خاطر اعتراض نسبت به اجحافتی که در حق آن‌ها اعمال می‌شود، به خاطر فعالیت متشکل و ایجاد تشکل مستقل کارگری بارها و بارها به دادگاه احضار و بازداشت و به اتهامات مشابه متهمان پرونده هفت‌تپه محاکمه و گاه به زندان‌های طولانی مدت نیز محکوم شده‌اند. آیا بگیر و ببند و بازداشت و اخراج و سرکوب فعالان کارگری و سندیکایی و کاربرد قهر و خشونت برای قلع و قمع سندیکای مستقل آن‌ها "منصفانه" است؟ مگر بازداشت اعضای تحریریه نشریه گام که در دفاع از حقوق کارگران قلم زده‌اند و ماه‌ها بلا تکلیفی در زندان "منصفانه" است؟ چه کسی نیست نداند که در پرونده هفت‌تپه و پرونده روز کارگر و پرونده‌های مشابه آن، دادگاه و احکام آن تنها بخشی از فرایند ستم و بی‌عدالتی و ظلمی‌ست که در حق کارگران و مدافعان آن‌ها اعمال شده است؟ ظلم و ستم و بی‌انصافی معطوف به تمام این پرونده‌ها است، از همان لحظه نخست تجمع و اعتراض و بعد احضار و بازداشت و محاکمه اعتراض‌کنندگان تا پایان آن که صدور احکام است.

بنابراین روشن است که تاکتیک رژیم و اظهارنظر رئیس فوقه قضائیه آن در زمینه "منصفانه" نمودن احکام اخیر دادگاه انقلاب تهران، صرف‌نظر از این‌که اعتراف آشکاری‌ست به غیرمنصفانه بودن و ظالمانه بودن چنین دادگاه‌ها و احکام صادره آن، اما در اساس سرپوش گذاشتن و لاپوشانی ظالمانه بودن نفس این بازداشت‌ها و احکام دادگاه و در عین‌حال به حاشیه بردن نقض خشن و آشکار حقوق اولیه و دموکراتیک آحاد مردمی‌ست که طی ۴۰ سال گذشته، بطور پیوسته و به خشن‌ترین شکل ممکن پایمال شده است.

عدالت و انصافی که یک جانی و جلاذ هزاران زندانی پرچمدار آن شده است، جز عوام‌فریبی و درصفاحه ۴

پرونده دادرسی و دادگاه، دادگاه انقلاب را فاقد صلاحیت رسیدگی به این پرونده دانست. موج عظیم اعتراض و انزجاری که از اعماق جامعه برخاست، چنان قدرتمند بود که دستگاه قضایی گزینہ دیگری جز عقب‌نشینی نیافت.

ابراهیم رئیسی رئیس قوه قضائیه دستور داد آراء صادره به سرعت و تحت‌نظارت رئیس کل دادگستری تهران مورد تجدینظر و رسیدگی "منصفانه" قرار گیرد.

پس از اظهارنظر ابراهیم رئیسی جلاذ بزرگ کشتارهای دهه شصت و یکی از اعضای سه نفره هیات مرگ که هزاران کمونیست و انقلابی و مبارز را در آن سال‌ها به کام مرگ فرستاد، بسیاری دیگر از مقامات حکومتی، از نمایندگان مجلس گرفته تا وزرای کابینه روحانی، در وصف سخنان رئیسی و "انصاف‌گرایی" وی داد سخن دادند. شورای مرکزی و سران ضد کارگر خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و خرده جلاذانی از قماش حسن صادقی (رئیس اتحاد پیشکسوتان جامعه کارگری) و حسین حبیبی (دبیر کانون همبستگی شوراهای اسلامی کار استان تهران) که تیغ بر گلوی کارگران و فعالان سندیکای کارگران شرکت واحد کشیدند، تا شریعتمداری وزیر کار روحانی و پاره‌ای از محافل دیگر حکومتی از نوع "حزب توسعه ملی ایران اسلامی" در توصیف احکام صادره حتا از واژه بیرحمانه نیز استفاده کردند و در نوشته‌ها و نامه‌های خود به رئیس قوه قضائیه از دستور و "انصاف‌گرایی" و "عدل و داد" وی به شدت استقبال کردند.

اساس و جوهر دستور رئیس قوه قضائیه و کوشش همه تمجیدگران "عدل" و "انصاف" وی اما این بوده است که با تجدینظر احکام اخیر شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران و تعدیل احتمالی

۱۱۰ سال زندان و ده‌ها ضربه شلاق برای این ۷ متهم پرونده هفت‌تپه، چنان سنگین بود و آشکارا ظالمانه بودن احکام معمول چنین بیدادگاه‌هایی را پشت سر گذاشت که به سرعت و در مقیاس وسیع و گسترده‌ای در جامعه بازتاب یافت و خشم و اعتراض و نفرت گروه‌های مختلف توده‌های زحمتکش را برانگیخت.

کارگران آگاه و فعالان جنبش طبقه کارگر در طول مبارزات خود دست کم در یک ربع قرن اخیر و از زمانی که جنبش طبقه کارگر از اوائل دهه هشتاد وارد مرحله نوینی شد و گام‌های مهمی به سمت تکامل و تعالی خود برداشته است، هزینه‌های سنگینی را از ارعاب و فشار و اخراج و زندان گرفته تا انواع محرومیت‌های اجتماعی در رابطه با همین دادگاه‌ها پرداخته‌اند. این بار اما تیغ کشیدن دستگاه قضایی به روی کارگران و مدافعان حقوق آن‌ها چنان وحشیانه و بی‌مهال و نفرت انگیز بود که کل جامعه را جریحهدار ساخت. صدای اعتراض حامیان هفت‌تپه از همه سو برخاست. علاوه بر سازمان‌ها و احزاب سیاسی چپ و کمونیست، کانون نویسندگان ایران، کانون صنفی معلمان ایران، سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، کمیته همبستگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری، گروه اتحاد بازنشستگان، کمیته پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری، انجمن صنفی کارگران برق و فلز کرمانشاه، سندیکای کارگران فلزکار مکانیک، کانون مدافعان حقوق کارگر و بسیاری دیگر از تشکل‌ها و اتحادیه‌های کارگری در داخل و خارج از ایران، ضمن اعتراض به این احکام ظالمانه، بر صادرکنندگان آن تاختند. فرزانه زیلابی وکیل اسماعیل بخشی نیز بار دیگر ضمن اعتراض به

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

طبقه کارگر و "انصاف‌گرایی" یک جانی

ریاکاری و البته عقب‌نشینی تاکتیکی چیز دیگری نیست. جالب این است که درست زمانی که ابراهیم رئیسی در نقش یک "ادرس" ظاهر شده و درست در همین روزهایی که مدافعان نظم موجود چپ و راست در حال پراکندن امیدهای واهی حول رأفت رئیس قوه قضائی در میان مردم‌اند، به منظور تشدید فشار بر اسماعیل بخشی و خانواده وی، حقوق ماهیانه و بیمه او را قطع کرده‌اند و خانواده اسماعیل بخشی را تحت‌فشارهای مضاعفی قرار داده‌اند.

این واقعیتی‌ست انکارناپذیر که کل دستگاه حکومتی از جمله دستگاه قضائی آن، در برابر رشد اعتراضات توده‌ای و اعتصابات کارگری و احتمال بروز مجدد اعتراضات خیابانی از نوع دی ماه ۹۶ و اعتصابات و تظاهرات خیابانی کارگران فولاد اهواز و هفت‌تپه که جرقه‌های آن در نیمه اول شهریور ماه سال جاری در هپکو و آذرباب روشن شد، به ناگزیر تن به عقب‌نشینی داده است. عین این عقب‌نشینی در مورد کارگران فولاد اهواز نیز رخ داد. نخست ۴۱ کارگر فولاد اهواز به دادگاه احضار شدند که این موضوع مخالفت و اعتراض زیادی را در میان کارگران بویژه کارگران فولاد برانگیخت. سپس گفته شد احضار، برای اعلام احکام است. غلامحسین اسماعیلی سخنگوی قوه قضائیه در ۱۷ شهریور اعلام کرد، برای این کارگران قرار منع تعقیب صادر شده است و احضار برای آن است که این خبر به آن‌ها اعلام شود و در نهایت وقتی که کارگران روز ۱۸ شهریور به طور دسته‌جمعی به دادگستری اهواز مراجعه کردند، مسئولین دادگستری از موضوع احضار اظهار بی‌اطلاعی کردند و آن را شایعه خواندند! اظهارات متفاوت و متناقض از سوی مسئولین حکومتی، بیان اغتشاش فکری و سردرگمی آن‌ها نبود، بلکه به‌وضوح گویای عقب‌نشینی از تصمیمی بود که دیگر قابل اجرا نبود یا دست کم اجرای آن برای نظام هزینه‌بردار بود!

اظهار نظر ابراهیم رئیسی رئیس قوه قضائیه نیز آشکارا یک عقب‌نشینی ولی در عین‌حال برای پرده‌پوشی و انحراف اذهان از نفس بازداشت‌ها و محاکمات است که مورد اعتراض وسیع کارگران و زحمتکشان است. رئیسی می‌خواست پروسه بازداشت و دستگیری و شکنجه کارگران هفت‌تپه و حامیان آن‌ها در نشریه گام را عادی جلوه دهد. این‌که آن‌ها باید احضار می‌شدند، باید شکنجه می‌شدند، باید زیر فشار و شکنجه، به اجبار اعتراف می‌کردند و باید زندانی و حبس می‌شدند. این‌ها همه عادی و منصفانه است اما ایراد مساله این است که در احکام صادره "انصاف" رعایت نشده است!

امروز اما هر کارگر نیمه آگاهی این را می‌داند که مساله فقط تخفیف و تعدیل احکام نیست، بلکه نفس بازداشت‌ها و محاکمات و صدور حکم مورد اعتراض است. کارگران پیشرو به این درجه از آگاهی رسیده‌اند که کنه "انصاف‌گرایی" آدم کشانی امثال ابراهیم رئیسی را تشخیص دهند. عموم کارگران و زحمتکشان ایران که ۴۰ سال است زیر بار ستم و سرکوب و استثمار طبقه حاکم از هستی ساقط شده‌اند، باید در مقابل این

عوام‌فریبی‌ها و ریاکاری‌ها هوشیار باشند. هیچ‌کس نباید تردید داشته باشد که دستگاه حکومتی در شرایط اجبار به عقب‌نشینی تن می‌دهد تا نیروی خود را برای پیشروی و سرکوب شدیدتر و خونین‌تر ترمیم کند. چنان‌چه ضرورت ایجاد کند این‌ها حتی بر دست کارگر بوسه خواهند زد. چنان‌که امام جمعه شوش نیز به قصد عوام‌فریبی و ظاهرسازی بر دست محمد خنیفر بوسه زد! اما همین‌ها همین کارگر را به ۶ سال زندان محکوم کردند! هیچ کارگری نباید ذره‌ای تردید داشته باشد که اینان با همان لب و دهانی که بر دست کارگر بوسه می‌زنند، با همان دهن و لب فرمان حبس و شلاق و شکنجه و قتل صادر می‌کنند. بنابراین هیچ کارگری نباید نسبت به هیچ مقام حکومتی و رعایت "انصاف" و "عدل" از سوی آن‌ها کمترین توهمی به خود راه دهد و یا در مورد ماهیت عمیقاً ضد کارگری آن‌ها ذره‌ای تردید کند. همه کارگران بویژه بخش‌های پیشروتران باید بدانند و آگاه باشند که موضع گیری ابراهیم رئیسی، سرمنشأ هیچ تحول مثبتی به نفع کارگران و زحمتکشان نیست و هرگونه ذهنیتی که عملکرد دستگاه قضائی در برتو ریاست رئیسی را "درمسیر عدالت و انصاف" تصور نماید از ریشه خطاست. صرف نظر از این‌که در جامعه طبقاتی، همه چیز و از جمله بویژه عدالت و انصاف نیز طبقاتی‌ست و این شاه مهره ی ارتجاع و تأمین کننده "عدالت" و "انصاف" است، خود مجری طبقه ارتجاعی حاکم است، خصوصاً نیز هزاران عدالت‌خواه و مدافع منافع کارگران و اقشار فرودست جامعه را با دست خود به جوخه اعدام و چوبه دار سپرده است. بنابراین هرگونه تلاش و یا حرف و سخنی در حواله و حوش اعتماد سازی نسبت به رئیسی و دستگاه قضائی زیر نظارت وی، یک انحراف جدی و قدم گذاشتن در بیراهه‌ای است که فرسوده سازی انرژی فعالان اجتماعی و اعتبارزدایی از این گونه تلاش گران، از کم ترین عواقب و نتایج آن است.

اسماعیل بخشی و همه متهمان پرونده هفت‌تپه و پرونده روز کارگر، بدون هیچ‌گونه قید و شرطی فوراً باید آزاد شوند. علی‌نجاتی، محمد خنیفر، سپیده قلیان، امیرحسین محمدی‌فرد، ساناز اللهیاری، عدل محمدی، امیر امیرقلی همچنین حسن سعیدی، رسول طالب مقدم، عاطفه رنگریز، مرضیه امیری، ندا ناجی، نسربین جوادی و همه زندانیان سیاسی بی‌درنگ باید آزاد شوند. پیگرد و تعقیب قضائی و امنیتی تمام این متهمان بایستی ملغاً شود و همه آن‌ها به سر کار و تحصیل و میان خانواده‌های خود بازگردند. خسارت‌های مالی و غیرمالی وارد شده به آن‌ها در اسرع وقت بایستی جبران شود. آزادی بیان و تجمع و اعتصاب و آزادی ایجاد تشکل مستقل بایستی به رسمیت شناخته شود.

کارگران آگاه و پیشرو و عموم روشنفکران انقلابی و آزادی‌خواه با این خواست‌های مشخص است که بایستی به مصاف با عوام‌فریبی و "انصاف‌گرایی" یکی از جنایتکارترین افراد حکومتی و تمام دستگاهی که زیر نظارت وی اداره می‌شود برخیزند. فعالان کارگری و

کارگران پیشرو در زندان و بیرون زندان باید هوشیاری خود را دو چندان سازند و مراقب باشند که دیگرانی آنان را به بازی‌ها و فریب‌کاری‌های جناحی حکومت آلوده نسازند. سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه با موضع‌گیری‌های درست و اصولی خود در قبال این موضوع، به راستی هوشیاری و بلوغ سیاسی خود را نشان داده است.

نظر به اهمیت این موضع‌گیری‌ها، بخش‌هایی از سه اطلاعیه سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه در ۱۶ و ۱۷ و ۱۹ شهریور ۹۸ را در این جا نقل می‌کنیم. سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه همان روز اعلام احکام (۱۶ شهریور) در اطلاعیه‌ای با عنوان "دادگاه یا بیدادگاه؟"، ضمن خبررسانی نوشت:

"از بوسیدن دست کارگر تا احکام ظالمانه، فریب و ریا بیس است!... مدافعان نظام سرمایه داری بار دیگر ثابت کردند که سرکوب جنبش کارگری در اولویت برنامه آنها قرار دارد و برای خاموش کردن صدای کارگران از هیچ اقدامی فروگذار نیستند.

احکام صادره تنها گوشه‌ای از ماهیت قوه قضائی بر علیه کارگران و فعالین کارگری می‌باشد.

سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه صدور احکام ظالمانه را به شدت محکوم کرده و خواستار لغو این احکام می‌باشد."

یک روز پس از صدور احکام شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران در مورد متهمان پرونده هفت تپه، سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه در اطلاعیه خود مورخ ۱۷ شهریور با عنوان "حامیان نظام سرمایه داری و احکام ظالمانه" از جمله چنین نوشت:

"همانطور که انتظار میرفت حامیان فقر و فلاکت، برای خاموش کردن صدای حق طلبانه کارگران و فعالین دلسوز جنبش کارگری در بی دادگاه‌ها، احکام ظالمانه را صادر کردند.

در شرایطی این احکام صادر می‌شود که فقر و تنگدستی، تبعیض و فساد و نابرابری، ستم و استثمار روز افزون و... سایه شوم خود را بر زندگی میلیون‌ها نفر در ایران گسترانده است." سندیکای کارگران هفت تپه در ادامه اطلاعیه خود می‌نویسد:

"مدافعان نظام سرمایه داری با چنین احکامی به صاحبان سرمایه پیام می‌دهند که در ایران، ما با تمام توان حافظ سرمایه داران هستیم و صدای حق طلبی کارگران در اعتراض به ستم و استثمار و به کار ارزان را با اخراج، زندان و شلاق و در صورت لزوم با اعدام جواب خواهیم داد.

مدافعان سرمایه داری در ایران تصمیم گرفته‌اند با ایجاد فضای رعب و وحشت بیشتر، صدای هر گونه حق طلبی را در نطفه خفه کنند.

آنها با سرکوب جنبش کارگری به تمام دولت‌های سرمایه داری می‌گویند که ایران را به بهشت سرما به داران تبدیل خواهیم کرد.

آنها با صدور اینگونه احکام ظالمانه، به صاحبان زر و زو می‌گویند که ما کمر تمام کسانی که بر علیه مالکیت خصوصی قد علم کنند، را خواهیم شکست.

با توجه به شرایط کنونی جامعه ایران، با توجه

طبقه کارگر و "انصاف‌گرایی" یک جانی

به فقر، بیکاری و تنگدستی، نبود آزادی بیان و اندیشه، آزاد نبودن ایجاد تشکل‌های مستقل از جمله تشکل‌های کارگری، وجود کودکان کار و خیابان، تن فروشی، کارتن خوابی و گور خوابی، تبعیض و ستم ملی، جنسی و مذهبی و هزاران مصیبت دیگر، برای خاموش کردن اعتراضات، با چنین احکام ظالمانه ای می‌خواهند از خشم و تنفر کارگران و مردم زحمتکش جلوگیری کنند.

اما؛ اما کارگران و زحمتکشان هنوز خشم و کینه و تنفر خود را نشان نداده اند، هنوز عزم جزم نکرده‌اند تا نشان دهند با حضور خود، زمین را به لرزه در خواهند آورد.

روزی فرا خواهد رسید که با اتحاد و همبستگی، زمین زیر پای صاحبان زر و زور و مدافعان آنان را داغ خواهیم کرد.

اتحاد و خروش میلیونی ما کارگران چنان لرزه ای بر اندام آنها وارد خواهد کرد که تن و روان ما از بی حقوقی‌ها، از ستم و استثمار، تبعیض‌ها، تحقیرها و زشتی‌های تاکنونی، آرام خواهد گرفت و آنگاه ما کارگران و مردم آزاده و زحمتکش بر سرنوشت خود حاکم خواهیم شد.

حاکمیتی که در آن تمام آحاد جامعه، فارغ از رنگ و نژاد، مذهب و ملیت، فارغ از هرگونه ویژگی‌های ساختگی، خود را برای انجام وظیفه کاندید می‌کنند و با رای مستقیم انتخاب شده و در صورت عدم کارایی با رای مستقیم عزل خواهند شد.

کارگران نوید چنین جامعه ای را می‌دهند؛ برای رهایی باید متحد شویم!"

وبالآخره سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه در اطلاعیه مورخ ۱۹ شهریور خود با عنوان "احکام منصفانه!؟" چنین نوشت:

"بعد از اعلام احکام بی‌غایت ظالمانه علیه اسماعیل بخشی، محمد خنیفر، سپیده قلیان، عسل محمدی، ساناز الهیاری، امیر امیرقلی، امیر حسین محمدی، یکی از مسئولین با ایفای نقش آدم‌خوبه" ادعا داشته است که باید احکام منصفانه باشد.

(توضیح اینکه پرونده علی‌نجاتی همچنان مفتوح می‌باشد)

۱ - احکام منصفانه برای کارگران و مدافعان جنبش کارگری، کم کردن احکام صادره نیست! بلکه باید تمام کارگران و مدافعان جنبش کارگری سریعاً از زندان آزاد شوند.

۲ - باید از تمام کارگران و مدافعان جنبش کارگری که مورد محاکمه قرار گرفته‌اند، در رسانه‌های عمومی ایران از این عزیزان و خانواده‌های آنان، معذرت‌خواهی بعمل آید.

۳ - باید تمام بازداشت‌شدگان، به محل کار و تحصیل بازگردند و تمام خسارت (مادی و معنوی) وارده تا کنونی، به این عزیزان بازگردانده شود.

۴ - کسی نباید اجازه داشته که کارگران و

خلاصه ای از اطلاعیه‌های سازمان

در تاریخ ۱۹ شهریور سازمان فدائیان (اقلیت) اطلاعیه‌ای با عنوان "دست‌های خون‌آلود قاتلان سحر خدایاری" منتشر نمود که در بخشی از آن آمده است: "سحر خدایاری دختر ۲۹ ساله‌ای که تنها جرم او حضور در استادیوم ورزشی و تلاش برای دیدن مسابقه فوتبال بود، در اعتراض به قوانین ضد زن جمهوری اسلامی ۱۱ شهریور در مقابل ساختمان دادگاه انقلاب تهران با ریختن بنزین بر روی خود، دست به خودسوزی زده و پس از چند روز متأسفانه جان می‌بازد.

رژیم جمهوری اسلامی از همان روز اول با تلاش برای اجباری کردن حجاب و جاری کردن قوانین ضد زن، دشمنی خود را با زنان اعلام کرد. اما زنان قهرمان و مبارز ایران برای احقاق حقوق خود دست از مبارزه نکشیدند. مبارزات زنان در طول چهار سال به زنان کارگر و زحمتکش، به‌ویژه به پیشروترین بخش‌های آنان، آموخت که راه‌هایی زن از قید نظام جمهوری اسلامی تنها با سرنگونی جمهوری اسلامی و نابودی سیستمی ممکن است که زمینه‌های مادی شکل‌گیری این نظام خون‌آشام را آفریده است، یعنی نظام سرمایه‌داری.

بسیاری از زنان در طول این سال‌ها و در راه مبارزه با جمهوری اسلامی جان خود را از دست دادند و جان‌فشانیه‌ها و مبارزات آن‌ها هرگز از یاد نخواهد رفت. زنان مبارزی همچون زهرا بهکیش که همسر و چهار برادر او نیز به دست جلادان جمهوری اسلامی به قتل رسیدند.

همچنین دیدیم که جمهوری اسلامی در قتل ندا آقا سلطان و ترانه موسوی چگونه عمل کرد. جنایتکاران با بی‌شرمی قتل ندا آقا سلطان را که تصاویر آن دنیا را تکان داد، "توطئه از قبل برنامهریزی شده دشمنان خارجی" خواندند و وجود ترانه موسوی را نیز از اساس انکار کردند.

این نظام جنایتکار و خون‌آشام را باید برانداخت. دست قاتلان جمهوری اسلامی به خون هزاران انسان آزاد و مبارز، هزاران انسان بیگناه آلوده است. از جنگ ایران و عراق که صدها هزار جوان و زن و کودک را به خاطر مطامع جاه طلبانه‌اش به قتل‌گاه فرستادند تا کردستان و ترکمن‌صحرا و دیگر مناطق کشور. در همه جا رد پای جنایات بی‌شمار جمهوری اسلامی را می‌بینیم.

مبارزات زنان بویژه در سال‌های اخیر، رژیم جمهوری اسلامی را که در آستانه فروپاشی قرار گرفته، هراسان کرده است. جمهوری اسلامی از مبارزات و مقاومت زنان زخم برداشته و همچون یک درنده خون‌آشام می‌خواهد از آن‌ها انتقام بگیرد.

احکام روزها و هفته‌های اخیر بی‌دادگاه‌های جمهوری اسلامی علیه زنان یک نمونه است. صدور احکام وحشیانه علیه زنان همچون ۲۴ سال زندان برای صبا کردافشاری، ۲۳ سال و شش ماه برای مژگان کشاورز، ۱۶ سال برای یاسمن آریانی و منیره عربشاهی همه در مخالفت با حجاب اجباری و صدور حکم زندان برای زنانی که به دفاع از حقوق زنان و مبارزات کارگران برخاسته بودند.

همچون ۱۱ سال و شش ماه و ۷۴ ضربه شلاق برای عاطفه رنگریز، ۱۰ سال و شش ماه و ۱۴۸ ضربه شلاق برای مرضیه امیری، ۱۸ سال برای سپیده قلیان، عسل محمدی و ساناز الهیاری نشانه‌ی وحشت رژیم از زنان است.

همین صدور احکام وحشیانه و وجود زندان‌های قرون‌وسطایی زنان همچون قرچک بودند که سحر خدایاری را به خودسوزی واداشتند. خودسوزی سحر خدایاری در اعتراض و نتیجه این نظم ظالمانه‌ی ضد زن است."

مدافعان جنبش کارگری را به دلیل دفاع از مطالبات به حق خود مورد تهدید و زندان قرار دهد.

ما تولیدکنندگان تمام نعمات مادی هستیم. توان و قدرت طبقه کارگر را دست کم نگیرید.

خواست و مطالبه نان-کار-- آزادی، که خواست فوری ماست، را عملی کنید."

و کانال مستقل کارگران هفت تپه نیز در این مورد نوشت:

"ما پیامی که به قصد ایجاد رعب ارسال کردید را دریافت کردیم و آنرا به فاضلاب‌های شوش و هفت تپه و خوزستان سپردیم! آیا پیام ما به شما به اندازه کافی، صریح و روشن است؟ از این بیشتر بترسید که ما متوجه ترس و وحشت و دستپاچگی شما شده ایم!"

بنابراین پاسخ فریب‌کاری‌ها و ریاکاری‌های "انصاف‌گرایان اسلامی و کسانی که دست‌شان تا آرنج به خون هزاران انسان کمونیست و انقلابی و مبارز آلوده است، همان‌طور که شایسته‌اند باید داد. انصاف‌گرایی یک جانی،

فریب‌کاری و ریاکاری محض است. طبقه کارگر و عموم زحمتکشان ایران، کارنامه سیاه و سراسر خونبار مارهای سمی و خوش خط و خالی امثال ابراهیم رئیسی را که در دامان خمینی و خامنه‌ای پرورش یافته‌اند، هرگز فراموش نکرده و نخواهند کرد. دور نیست روزی که این جنایتکاران در دادگاه‌های حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان محاکمه و مجازات شوند و به سزای اعمال جنایتکارانه خود برسند.

**کار، نان، آزادی
حکومت شورایی**

حکومت شورایی، آلترناتیو کارگران و زحمتکشان است!

هزاران سازمان فدائیان (اقلیت)

سیاست فاشیستی دولت دینی علیه کودکان بهایی



متعصب از آن آگاه می‌شوند و همین بهانه‌ای می‌شود برای فشار، تحقیر اخراج و محروم کردن دانش‌آموز از تحصیل یعنی عین روندی که در دانشگاه‌ها طی شد و اگر دانشجویی باورهای خود و خانواده‌اش را پنهان ساخته بود، حراست و دستگاه اطلاعاتی رژیم آن‌ها را در طول سال‌های تحصیل شناسایی و اخراج کرده‌اند. در عین حال این کودکان با پنهان‌سازی، باید آموزش باورهای دینی دولتی را بپذیرند که علاقه‌ای به آن ندارند. بنابراین، اقدام وزیر آموزش و پرورش مقدمه‌ای است برای محروم ساختن این کودکان از تحصیل در مدارس. این دیگر اوج اقدامات فاشیستی و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی است که یک کودک را به جرم بهایی بودن از حق تحصیل محروم سازد یا او را وادارد که یک باور مذهبی دیگری را بپذیرد. اما از یک دولت مذهبی چیزی جز این نمی‌توان انتظار داشت. تبعیض، نابرابری و ستمگری در ذات دولت دینی به‌ویژه از نوع اسلامی و فرقه شیعی آن است. گرچه جمهوری اسلامی نهایت ستمگری و سرکوب را علیه فرقه بهایی به کار می‌برد، اما در مورد دیگر فرقه‌های مذهبی نیز به درجات مختلف همین تبعیض و ستمگری را اعمال می‌کند.

چراکه این دولت دینی، باورهای خرافی خود را یگانه باور صادرشده از مرکز موهوم غیبی به نام خدا می‌شناسد و از این‌رو باورهای دینی دیگر فرقه‌های مذهبی را باطل می‌داند. جمهوری اسلامی در ظاهر "ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی را تنها اقلیت‌های دینی" به رسمیت می‌شناسد. اما آن‌ها فقط از این حق برخوردارند که یک زندگی بدون حقوق برابر داشته باشند و "در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصی و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می‌کنند." اما آن‌ها

در صفحه ۷

شناسایی بهاییان در کنکور، مانع از ورود آن‌ها به دانشگاه‌ها شوند، بلکه آن‌هایی را که توانسته بودند وارد دانشگاه‌ها شوند، شناسایی و اخراج کنند. در طول این سال‌ها هزاران نفر به جرم بهایی بودن از تحصیلات عالی محروم شدند.

گزارش‌های گروه‌های مدافع حقوق بشر حاکی است که تنها در سال ۹۶، لاقلاً ۱۰۰ نفر از بهائیان که در کنکور سرا سری شرکت کردند به دلیل دیانت‌شان از ورود به دانشگاه و تحصیلات عالی محروم شدند. این تعداد در سال ۹۷ نیز بیش از ۵۰ تن گزارش شده است. این محرومیت از تحصیل، زیر نام رمز نقص پرونده به آن‌ها اطلاع داده می‌شود و چنانچه پیگیری بیشتری بکنند، به‌صراحت گفته می‌شود "به دلیل بهایی بودن و مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی آن‌ها قادر به تحصیل نیستند، مگر در نامه‌ای توبه و اعتراف کنند که به دین اسلام معتقد هستند".

طبق این گزارش‌ها، از زمان ریاست جمهوری روحانی تاکنون، هزاران بهایی از ورود به دانشگاه منع شده و ده‌ها دانشجوی بهایی اخراج شده‌اند.

اکنون به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی می‌کوشد همان سیاستی را که در مورد تحصیل بهائیان در دانشگاه‌ها دنبال کرده است در مدارس نیز به اجرا بگذارد. البته در گذشته نیز دانش‌آموزان بهایی در مدارس زیر فشار و سرکوب و تفتیش عقاید به‌ویژه از جانب معلم‌های پرورشی بوده و گاه با اخراج روبه‌رو بوده‌اند، اکنون اما در ابعادی وسیع به‌عنوان سیاستی رسماً اعلام‌شده، اجرا خواهد شد.

یک کودک دبستانی که از خانواده‌ای با باورهای مذهبی به مدرسه می‌رود در سن و سالی نیست که اصلاً بداند باور مذهبی بهایی و غیر بهائیت چیست. او نمی‌تواند چیزی را پنهان کند. حتی در دوره دبیرستان هم با سیستم تفتیش عقایدی که حاکم است، یک دانش‌آموز نمی‌تواند این واقعیت را پوشیده دارد که خانواده او بهایی هستند و همین برای اخراج کافی است. کودکان خانواده‌های بهایی حتی اگر بخواهند باور مذهبی خود و خانواده‌شان را مخفی نگه‌دارند در مدرسه که یک محیط جمعی کودکان است غیرممکن است که پنهان بماند. اما به‌شرط پنهان ماندن نیز دستگاه‌های تفتیش و جاسوسی دولت مذهبی در مدارس و حتی برخی از معلمان

شده‌اند. استخدام آن‌ها در مراکز رسمی و دولتی ممنوع است. اموال آنان مصادره و امکانات زندگی‌شان به تاراج رفته است. جمهوری اسلامی حتی به مردگان آن‌ها نیز رحم نکرده، آن‌ها را از گور بیرون کشیده و مکرر گورستان‌های بهائیان را ویران کرده است. در چهارچوب همین سیاست ستمگرانه و تبعیض‌آمیز است که فرزندان بهائیان را از آموزش و ادامه تحصیل محروم کرده است. این دولت دینی شیعه‌مذهب، اکنون رسوایی را به آنجا رسانده که وزیر مرتجع آموزش و پرورش جدید کابینه روحانی اخیراً، محروم کردن حتی فرزندان خردسال آن‌ها را از آموزش و تحصیل در مدارس، سیاست رسمی رژیم اعلام کرد. این مرتجع روز ۱۸ شهریور در گفتگو با خبرنگاران گفت: "اگر دانش‌آموزان اظهار کنند که پیرو ادیان دیگری به‌جز ادیان رسمی کشور هستند و این اقدام آن‌ها به‌نوعی تبلیغ محسوب شود، تحصیل آن‌ها در مدارس ممنوع است." پوشیده نیست که منظور وی از "ادیان دیگری به‌جز ادیان رسمی کشور" بهائیان است و اظهارنظر وی هیچ معنای دیگری جز تلاش جدید رژیم برای محروم کردن این کودکان از تحصیل ندارد.

آنچه تاکنون روال کار دولت دینی حاکم بر ایران در این زمینه بوده است، محروم ساختن بهائیان از تحصیل در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی رسمی کشور و آزار و اذیت و تحقیر کودکان در مدارس بود. جمهوری اسلامی از همان آغاز که در ایران به قدرت رسید، توأم با انواع فشارها و سرکوب‌ها علیه بهائیان، یکی از اقدامات خود را جلوگیری از ادامه تحصیل آن‌ها در دانشگاه‌ها قرارداد. این سیاست را به‌ویژه پس از سرکوب دانشگاه‌ها و سپس بازگشتی آن‌ها به مرحله اجرا درآورد. مصوبه رسمی سال ۱۳۶۹ "شورای عالی انقلاب فرهنگی" چیزی را در این مورد پنهان نگذاشت.

ثبت‌نام بهائیان در مدارس فقط به این شرط مجاز اعلام شد که اظهار نکنند بهایی‌اند. "حتی‌المقدور در مدرسی که کادر قوی و مسلط بر مسائل عقیدتی دارند ثبت‌نام شوند." "در دانشگاه‌ها چه در ورود و چه در حین تحصیل چنانچه احراز شد بهایی‌اند از دانشگاه محروم شوند." از همین روست که به‌ویژه پس از این مصوبه، تمام دستگاه تفتیش و جاسوسی رژیم به کار افتاد که نه‌فقط با

زنده باد سوسیالیسم

سیاست فاشیستی دولت دینی علیه کودکان بهایی

نمی‌توانند در برخی مؤسسات و نهادهای استخدام شوند و از دسترسی به بسیاری از موقعیت‌ها و مناصب اجتماعی و سیاسی محروم‌اند. آن‌ها از برابری حقوق برخوردار نیستند. اما برخلاف ادعای رژیم، پوشیده نیست که آن‌ها حتی در انجام مراسم مذهبی محدودیت‌هایی دارند که گاه کار آن‌ها به زندان و ترور انجامیده است. دولت دینی اسلامی شیعه مذهب اما ستم و تبعیض و نابرابری را فقط در مورد پیروان ادیان دیگر روا نمی‌دارد، بلکه تبعیض و نابرابری را به فرقه‌های رنگارنگ درون اسلام هم به درجات مختلف بسط داده است، می‌خواهد فرقه سنی باشد یا دیگر فرقه‌های غیر دوازده‌امامی درون شیعه سنی‌ها از دیدگاه دولت مذهبی حاکم، ظاهراً مسلمان شناخته می‌شوند، اما گذشته از محدودیت‌هایی که در اجرای مراسم دینی‌شان با آن مواجه‌اند، آن‌ها نیز از برابری حقوق برخوردار نیستند و نمی‌توانند در برخی مؤسسات دولتی و رسمی استخدام شوند و کار کنند، یا به مقامات سیاسی و نظامی سطوح بالا دسترسی پیدا کنند. آن‌ها گرچه مسلمان محسوب می‌شوند، حتی نمی‌توانند در دستگاه قضائی استخدام و یا قاضی شوند. اما فرقه‌های درون شیعه نیز با تبعیض مواجه‌اند و در معرض سرکوب‌های شدید قرار دارند. جمهوری اسلامی حتی در اوج شیعه‌مذهب را تحمل نمی‌کند و هم‌اکنون گروهی از آن‌ها را به حبس محکوم کرده است.

علاوه بر این، در درون خود شیعیان دوازده‌امامی نیز آنجائی که پای جنسیت به میان می‌آید، این تبعیض و نابرابری در سطحی گسترده وجود دارد، و زنان شیعه‌مذهب به سطح یک‌نیمه انسان تنزل می‌یابند که با بی‌رحمانه‌ترین ستم و تبعیض مواجه‌اند.

چاره چیست؟ سال‌هاست که گروه‌هایی از درون و بیرون هیئت حاکمه به مردم ایران وعده برافتادن این تبعیضات را می‌دادند، اما آنچه در عمل رخ داد، افزایش تبعیض و ستمگری بود. سرانجام بر همگان آشکار گردید که تبعیض و نابرابری با موجودیت جمهوری اسلامی به هم گره‌خورده است و مادام که دولت دینی وجود دارد، چیزی تغییر نخواهد کرد. سال‌هاست که گروه‌های مختلفی که با نابرابری حقوقی و تبعیضات وحشتناک مواجه‌اند، برای به عقب واداشتن جمهوری اسلامی و به دست آوردن حقوق انسانی خود، دست به دامان دولت‌های دیگر و سازمان‌های بین‌المللی دفاع از حقوق بشر شدند، نتیجه تمام این اقدامات، بهرغم محکوم

این قاعده نیست. سازمان فداییان (اقلیت) در برنامه فوری خود برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت شورایی، اعلام کرده است:

"دولت مذهبی نافی هر گونه دموکراسی و آزادیست. لذا دین و دولت باید به طور کامل از یکدیگر جدا گردند. این بدان معناست که دین و مذهب باید امری خصوصی اعلام شود. دولت باید خود را از قید هرگونه دین و مذهبی رها سازد. هیچ دین و مذهبی مورد توجه دولت نباشد. هرگونه امتیاز برای یک مذهب خاص و انحصار مذهب رسمی ملغا گردد. ایجاد محدودیت‌ها و تضییقات علیه اقلیت‌های مذهبی موقوف شود. هرگونه کمکی از بودجه دولت به نهادهای مذهبی باید مطلقاً ممنوع گردد. ذکر دین و مذهب افراد در اسناد و مدارک رسمی باید منسوخ گردد. هرکس باید مختار و مجاز باشد که دین داشته باشد یا نداشته باشد. به دینی بگردد یا از آن روی برگرداند. مدارس و آموزشگاه‌ها باید مطلقاً غیرمذهبی باشند. تدریس هرگونه امور دینی و انجام مراسم مذهبی در مدارس موقوف شود. مذهب و دستگاه روحانیت مطلقاً هیچ گونه دخالتی در امور مدارس و برنامه‌های درسی و آموزشی نداشته باشند."

شدن مکرر رژیم در مجامع بین‌المللی، همین است که امروز جمهوری اسلامی رسوایی را به آنجا رسانده که رسماً و علناً برای محروم کردن کودکانی که پدر و مادر آن‌ها بهایی هستند، یا خودشان اذعان می‌کنند بهایی‌اند، اقدام می‌کند. اگر تاکنون بودند کسانی که فکر می‌کردند جمهوری اسلامی با فشارهای بین‌المللی دست از این اقدامات ضد انسانی خود بر خواهد داشت، اکنون مدت‌هاست که این باور پوچ نیز آشکار و عیان شده است. برای مقابله با تمام تبعیض‌ها و نابرابری‌های حقوقی و تمام اقدامات ارتجاعی و ضد انسانی، راهی نیست، مگر آنکه دین از دولت جدا گردد و مذهب هیچ‌گونه دخالتی در آموزش و مدارس نداشته باشد. تحقق این امر نیز فقط با برانداختن دولت دینی ممکن خواهد بود. هیچ راهی جز برانداختن دولت دینی جمهوری اسلامی و تسویه حساب قطعی با آن وجود ندارد. تا وقتی که این دولت دینی ضد انسانی سرنگون نشود روزبه‌روز وضع وخیم‌تر خواهد شد و شرایط بهائیان هم استثنائی بر

دین از دولت باید کاملاً جدا گردد!



مردم مبارز ایران!

هر دولت مذهبی دشمن آزادی و دموکراسی و حتا حقوق مدنی و فردی مردم است. جمهوری اسلامی چیزی را پوشیده نگذاشته و این حقیقت را به همگان نشان داده است. سازمان فدائیان (اقلیت) از جدائی کامل دین از دولت دفاع می‌کند.

دولت باید از قید هرگونه مذهبی رها باشد و هیچ دینی به عنوان دین رسمی کشور به رسمیت شناخته نشود. دین باید امر خصوصی مردم اعلام گردد و هر کس مجاز باشد که دین داشته باشد، یا نداشته باشد. ذکر دین افراد در اسناد و مدارک رسمی باید منسوخ شود. هرگونه کمکی از جانب دولت به نهادهای مذهبی باید مطلقاً ممنوع گردد. سیستم آموزشی کشور باید مطلقاً غیر مذهبی باشد و هرگونه دخالت دین و مؤسسات مذهبی در نظام آموزشی کشور موقوف گردد.

کار - نان - آزادی - حکومت شورایی

دخترم سوخت، ما هم سوختیم

برای رفع تبعیض و نابرابری جنسیتی آنان بیش از هر زمان دیگری در متن جامعه جاری شده است.

پوشیده نیست، همین گستردگی و وسعت بازتاب خودسوزی اعتراضی سحر خدایاری و غلیانی که مرگ دلخراش او در ایران و جهان ایجاد کرده است، بیانگر عمق درد و فاجعه ای چهل ساله در ایران است. فاجعه ای که جمهوری اسلامی با قوانین ارتجاعی و تبعیض آمیز خود بر زنان تحمیل کرده است. زنانی که با روی کار آمدن رژیم متحجر و قرون وسطایی جمهوری اسلامی، ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک و آزادی های فردی، اجتماعی و سیاسی آنان به بی رحمانه ترین شکل ممکن در جامعه سرکوب شد. زنانی که هیات حاکمه ایران با توسل به نهادهای قانون گذاری، دستگاه قضایی و اجرایی خود گام به گام بر بی حقوقی آنان صحنه گذاشت و با زور اسلحه و زندان و سرنیزه عملاً دختران و زنان ایران را به شهروندان درجه دوم در جامعه سرکوب شده ما مبدل کرد. به سخنی دیگر، در تمامی این سال ها، مجموعه دستگاه های قانون گذاری جمهوری اسلامی علیه زنان، قوانین ضد زن وضع کردند، دستگاه های پلیسی، امنیتی و اطلاعاتی، مدام برایشان کیفرخواست های جعلی ساختند، و در این میان دستگاه قضایی جمهوری اسلامی نیز بر مبنای همان پرونده سازی های جعلی زیر شکنجه، آنان را به زندان های بلند مدت محکوم کرده اند. در این میانه، دستگاه اجرایی جمهوری اسلامی نیز هر چهار سال یکبار با خورجینی از شعار و وعده های فریبنده، زنان را به حضور در انتخابات فرمایشی فرا خوانده اند، که هر بار هم پس از نشستن بر صندلی قدرت اجرایی، با توسل به اینکه "از کسی که قدرت ندارد، توقع برآوردن خواست های تان را نداشته باشید"، بی عملی، ریاکاری و شارلاتانیزم خود را کتمان و در همان حال با وقاحت کم نظیر همان زنان سرکوب شده جامعه ما را دوباره به حضور در انتخابات و رای دادن به یکی دیگر از همان سرکوب کنندگان زنان تشویق می کنند. فرایندی که طی چهار دهه بر سر زنان و مردان ایران آوار شده است، و اینک "دختر آبی" با مرگ دردناک خود، نه فقط زنان را، نه فقط مردان و ورزشکاران را، که کل جامعه را به مبارزه ای پیگیر علیه این فرایند سرکوبگرانه و تبعیض آمیز فرا خوانده است.

خود سوزی اعتراضی سحر خدایاری و پیام کوبنده او در مقابله با قوانین متحجرانه جمهوری اسلامی، آنچنان جامعه را تکان داده است که حتی تعدادی از نمایندگان همان مجلس ارتجاع، مجلسی که نمایندگان برگزیده آن مدام علیه زنان قوانین ضد زن



نیست. مثل بسیاری از قوانین پوسیده که در گذشته وجود داشته و اکنون ما گذشتگان مان را مواخذه می کنیم، غافل از اینکه همین راه ندادن خانم ها به ورزشگاه در سال های عمر ما اتفاق افتاده و وجود دارد. میلاد میرداودی، بازیکن سابق تیم ملی ایران نیز، گزارشی در باره سحر خدایاری را هم‌رسانی کرده و در مورد هزینه های چنین مرگی نوشت: "برای رویاهایی تا این اندازه ساده و پاک مثل رفتن به ورزشگاه چه هزینه های بزرگ و جبران ناپذیری را می دهیم. جان عزیز دختری که استقلال را دوست داشت و آتش به قلب همه ما زد. چه هزینه ای بزرگتر از آن آتش مهیب و جانسوز را باید پرداخت تا درها به روی زندگی بگشاید". پوریا پورسرخ، بازیگر ایرانی هم در حسرت از دست رفتن زندگی سحر در تلاش او برای رفتن به ورزشگاه آزادی نوشت: "قسم می خورم تا عمر دارم، پا به استادیومی نذارم که تو برای دیدنش باید بسوزی...". فیقا، فدراسیون بین المللی فوتبال نیز در بیانیه ای با اعلام اینکه "از این تراژدی آگاه و عمیقاً از آن متأسف است"، نوشت: که درخواست خود از مقام های ایرانی برای اطمینان از آزادی و ایمنی همه زنان مشارکت کننده در این نبرد مشروع برای پایان دادن به منع ورود زنان به استادیوم ها، اطمینان حاصل کند. و واکنش های بسیاری از این دست که در فضای مجازی دست به دست می شوند و می چرخند.

حال در چنین کشاکشی از پیکار و مبارزه زنان برای تحقق حقوق پایمال شده شان - که منع ورود زنان به استادیوم های ورزشی تنها یک نمونه از ده ها مورد تبعیض آمیز است- خودسوزی اعتراضی "دختر آبی" بار دیگر موضوع حق و حقوق زنان و ضرورت مبارزه ای همگانی و جدی تر

مردان ایرانی در دفاع از حقوق پایمال شده زنان جامعه ما، یکسره به تکاپو افتادند، ورزشکاران، تیم های ورزشی، فدراسیون جهانی فوتبال و حتا عناصری از درون حاکمیت نیز سوگوار سحر شدند و از خودسوزی "دختر آبی" به عنوان نماد اعتراض زنان ایرانی به ۴۰ سال تبعیض، محض آنان در حاکمیت ارتجاعی، مردسالارانه و زن ستیز جمهوری اسلامی یاد کردند.

آندرانیک تیموریان، کاپیتان سابق تیم ملی فوتبال ایران نوشت: "در آینده روزی خواهد رسید که یکی از ورزشگاه های بزرگ تهران به نام "سحر" خواهد شد". علی کریمی، فوتبالیست شناخته شده ایران در اعتراض به تبعیض جنسیتی و ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه ها اعلام کرد: "زنان سرزمین ما، خیلی وقته خیلی مردن، تا اطلاع ثانوی استادیوم ممنوع". فرهاد مجیدی، بازیکن و از مربیان سابق تیم استقلال نوشت: "سحرجان، سکوهای آزادی حسرت دیدنت را تا ابد با خود خواهد داشت". باشگاه ورزشی بارسلونای اسپانیا، لگوی باشگاه خود را به یادمان پرپر شدن "دختر آبی" به رنگ آبی درآورد. مسعود شجاعی، کاپیتان تیم ملی فوتبال ایران، در اینستاگرام خود ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه را با ممنوعیت تحصیل دختران در تاریخ گذشته ایران مقایسه کرده و نوشت: "خودسوزی دختری که دلیل کارش تمديد حکم بازداشتش به اتهام دیدن یک مسابقه فوتبال بوده، برای آیندگان غیر قابل درک است". وریا غفوری، کاپیتان تیم استقلال تهران در واکنش به خودسوزی و مرگ دلخراش سحر خدایاری اعلام کرد: "این طرز تفکر و اندیشیدن که منجر به راه ندادن زنان در ورزشگاه ها میشه قابل توجهه

دخترم سوخت، ما هم سوختیم

سرکوبگر جمهوری اسلامی اعلام کرد: "سحر یک مشکل عصبی داشت، تحت تاثیر برخی دوستانش اقدام به خودسوزی کرد و ما افرادی را که دارند از این ماجرا سوء استفاده می کنند و آرامش جامعه را به هم می ریزند، حلال نمی کنیم". (۲۰ شهریور، خبرگزاری تسنیم وابسته به سپاه پاسداران). با درج اینگونه سخنان تحمیل شده به پدر پیر و دلسوخته "دختر آبی" در رسانه های امنیتی رژیم، دستگاه قضایی جمهوری اسلامی که خود مسبب اصلی سوختن و پزیر شدن سحر بوده اند، در یک حرکت نمایشی ضمن همدردی با خانواده سحر از مواضع "هوشمندانه" آنان نیز "قدر دانی" کردند. برآستی چند "دختر آبی" دیگر باید زیر تبعیضات جنسیتی جمهوری اسلامی، جسم و جان شان خونین و خاکستر شود، تا کلیت جامعه آنگونه که اینروزها به تکاپو افتاده است، برای رهایی زنان از ستم مضاعفی که بر آنان تحمیل شده است، بر مبارزه و تکاپوی خود سرعت بیشتری بخشد. سحر سوخت و ما هم سوختیم. پس بیایید و نگذاریم تا جمهوری اسلامی سحرهای دیگری را به آتش بکشاند. تردیدی نیست که با بودن جمهوری اسلامی کمترین روزنه امیدی برای رهایی زنان از آنچه در این چهل سال بر آنان رفته است، میسر نیست و نخواهد بود. جمهوری اسلامی زیر فشارهایی که هم اینک با مرگ "دختر آبی" بر آن وارد شده است، ممکن است تعدادی از زنان را به صورت گزینشی و نمایشی به ورزشگاه ها راه دهد تا غلیان جامعه اندکی فروکش کند و پس از آن در گستره ای وسیعتر به تبعیض و سرکوب زنان ادامه دهد. لذا، اگرچه برای رهایی زنان از ستم و نابرابری جنسیتی باید بی وقفه و در هر شرایطی مبارزه کرد، اما پوشیده نیست که رهایی کامل زنان در فرایندی جدیتر با رهایی طبقه کارگر و رهایی عموم توده های زحمت کش مردم ایران در سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان گره خورده است.

علیه سحر خدایاری، البته پایان ماجرا نبود. ورود دستگاه قضایی جمهوری اسلامی به این عرصه، فقط شروع سناریویی بود که در آن همه چیز علیه "دختر آبی" گفته شد تا تلاش یک دختر برای ورود به ورزشگاه آزادی آنها با لباس مبدل مردانه گفته نشود. تا به زعم صدا و سیما و رسانه های حکومتی، موضوع بازداشت او در اسفند ماه گذشته به هنگام ورود به استادیوم آزادی برای تماشای بازی فوتبال تیم آبی پوش مورد علاقه اش، کتمان گردد. تا سناریو سازی های دستگاه های امنیتی رژیم در آنسوی دیوار بلند سرکوب و فریب و ریاکاری علیه سحر و خانواده اش همچنان ادامه یابد.

طبق گزارش های منتشر شده، سحر خدایاری در روز ۱۵ شهریور در بیمارستان مطهری فوت کرد، اما جمهوری اسلامی خبر مرگ او را سه روز بعد در رسانه های رسمی خود اعلام کرد. نیروهای امنیتی رژیم با اعمال فشار بر خانواده و با بیان اینکه "دختر شما تا اینجا هم هزینه های زیادی برای نظام داشته" است، از تحویل دادن پیکر خاکستر شده "دختر آبی" به خانواده اش خودداری کردند تا به زعم خود ابتدا بتوانند آنان را "توجیه" کنند. دستگاه اطلاعاتی رژیم با چنین ترفندی، پیکر سحر را مخفیانه و دور از انتظار عمومی دفن کرد و پس از آن خبر فوت او را در رسانه ها رسمی خود منتشر نمود. در فرایند چنین سناریویی بود که اعمال فشار بر اعضای خانواده "دختر آبی" برای "توجیه" و آماده سازی آنان برای تعریف و تمجید از نظام و تبری جستن آنان از افراد مغرض و عناصر "ضد انقلاب" داخلی و خارجی شدت گرفت. پدر سحر خدایاری که در اولین واکنش خود به خبرگزاری ها گفته بود، "دخترم سوخت ما هم سوختیم"، پس از فشارهای وارده و به اصطلاح "توجیه شدن" توسط نیروهای

وضع کرده اند نیز، فریادشان بلند شده است. پروانه سلحشوری از جمله نمایندگان مجلس شورای اسلامی است که فریاد اعتراض او علیه ظلمی که بر زنان کشور ما رفته است، اینگونه بازتاب یافته است: "او تنها دختر آبی نبود. سحر دختر ایران بود، در جایی که مردانش برای زنان تکلیف تعیین می کنند و ابتدایی ترین حقوق انسانی را از آنان سلب می کنند، و زنانی که علیه زنان در این ظلم آشکار، مردان را همراهی می کنند. همه ما در حبس و سوختن سحرهای این سرزمین مسئولیم".

با این همه، تراژدی دلخراش سوختن "دختر آبی" و بازتاب مرگ دردناک او، تنها روایت روشنی از یک سوختن در این سوی دیوار بلند تبعیض جنسیتی است که این روزها به شدت ترک برداشته است. این تراژدی جانسوز اما یک سوی دیگری هم دارد که هیات حاکمه ایران و نیروهای امنیتی اش در آن قرار دارند و این روزها با دروغ و فریب همچنان نابکارانه بر تداوم ستم و تکرار مرگ هایی از این دست اصرار دارند.

دادگستری تهران، در اولین واکنش خود نسبت به خودسوزی سحر خدایاری بدون ذکر نام او و بدون اینکه اشاره ای به تلاش او برای ورود به استادیوم آزادی کرده باشد، در کمال وقاحت و بی شرمی در باره سحر نوشت: "او با پوشش نامناسب عفت عمومی را جریحه دار کرد و به مأموران توهین کرده است". به راستی چه واژگان سخیف و نخ نما شده ای؟! این کدام "عفت عمومی" است که از "پوشش نامناسب" دختران، اینگونه جریحه دار می شود، اما با سوختن و پزیر شدن یکایک همان دختران جوان نه تنها خم به ابرو نمی آورد، بلکه همچنان بر سوختن و خاکستر شدن بیشتر آنان اصرار دارد. این کدام "عفت عمومی" است، که از ورود دختران به ورزشگاه ها جریحه دار می شود، اما از اینهمه تبعیض جنسیتی، نابرابری، سرکوب و ستم مضاعفی که بر زنان جامعه ما اعمال شده است، خم به ابرو نمی آورد! این کدام "عفت عمومی" است که با بیرون آمدن چند تار موی دختران پایه هایش می لرزد، اما از تکرار روزانه این همه دروغ و ریاکاری و فریب، از این همه دزدی و چپاول و فساد که جای جای خیمه گاه نظام و حاکمیت را فرا گرفته است، ذره ای تنش به لرزه نمی افتد. ای تف بر آن "عفت عمومی" تان باد! که این چنین بی پروا با توسل به چنین اراجیفی، جامعه ای را به ویرانی و تباهی کشانده اید و همچنان بر تداوم بخشیدن بر این ویرانی اصرار دارید. طرح اتهام "جریحه دار شدن عفت عمومی"



دخترم سوخت، ما هم سوختیم

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

kar.fadaianaghaliyat

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 838 September 2019

آبی" در گستره ای به وسعت ایران و جهان بازتاب یافت .
خبر خودسوزی اعتراضی سحر خدایاری نسبت به تبعیضات جنسیتی و بی حقوقی زنان در حاکمیت جمهوری اسلامی، آنچنان دلخراش و تکان دهنده بود که در اندک زمانی به سرعت برق و باد در تمام جهان پیچید. و اینگونه شد که نام سحر اینبار با عنوان "دختر آبی" به نام آشناترین دختر ایرانی در هر کوی و برزن بر زبان ها جاری شد. شبکه های مجازی، روزنامه ها و خبرگزاری های داخلی و خارجی، نهادهای بین المللی حقوق بشری و فدراسیون های ورزشی جهانی یک به یک در سوگ مرگ فجیع "دختر آبی" از بی حقوقی زنان در جمهوری اسلامی نوشتند. با مرگ غم انگیز سحر، زنان و در صفحه ۸

المللی از او با نام "دختر آبی" یاد می شود، همان دختری است که در اسفند ۱۳۹۷ به دلیل تلاش برای ورود به استادیوم آزادی با لباس میدل مردانه دستگیر و سپس با قرار وثیقه آزاد شده بود. بر اساس گزارشات منتشر شده، سحر خدایاری چند روز قبل از خودسوزی، در رابطه با پرونده اش به دادسرا مراجعه می کند؛ که به وی گفته می شود جلسه دادگاه به دلیل آنکه یک مشکل اضطراری برای قاضی پرونده پیش آمده، تشکیل نمی شود. پس از آن، سحر روز ۱۱ شهریور برای گرفتن تلفن همراهش به دادسرای ارشاد مراجعه می کند که به او می گویند، به ۶ ماه حبس محکوم شده است. سحر خدایاری با شنیدن این خبر خود را در مقابل ساختمان دادسرا آتش زد و با سوختگی ۹۰ درصدی به بیمارستان مطهری تهران انتقال داده شد. شدت سوختگی به قدری بود که راه تنفس بر او بسته شد و چند روز بعد، تراژدی دردناک و غم انگیز مرگ "دختر



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دوکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان های زحمتکش، شریف و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

برنامه های تلویزیون دموکراسی شورایی از اول فوریه ۲۰۱۹ برابر با ۱۲ بهمن ماه ۱۳۹۷ بر روی شبکه تلویزیونی Komala TV / Shora TV پخش می شود.

مشخصات ماهواره های شبکه تلویزیونی "کومله تی وی / شورا تی وی" بدین قرار است:

ماهواره یاه ست (yahsat) فرکانس: ۱۱۹۵۷ سیمبل ریت ۲۷۴۸۰
پولاریزاسیون عمودی

ساعات پخش برنامه های تلویزیون دموکراسی شورایی:

دوشنبه: ۲۲ تا ۲۴

سه شنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعداز ظهر

چهارشنبه: ۲۲ تا ۲۴

پنجشنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعداز ظهر

جمعه: ۲۲ تا ۲۴

شنبه: ۲۲ تا ۲۳

شنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعداز ظهر
یکشنبه: بازپخش ۴ بامداد - ۱۰ صبح - ۴ بعداز ظهر

آدرس ایمیل: Shora.tv@gmail.com، شماره تلفن:

۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

<https://fadaian-aghaliyat.org>، <https://tvshora.com>

فیس بوک: Shora shora، تلگرام: @tvshora

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی